

« نامه ماهانه ادبی، علمی، تاریخی، اجتماعی »

شماره - ۵۵

دی ماه - ۱۳۴۶

# اگرچه

دوره - سی و ششم

شماره - ۱۰

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس: استاد سخن: مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده: محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

سید محمد - محیط طباطبائی

بقیه از شماره قبل

## جدال مدعی با سعدی

نقد تعرض آمیزی که نسبت به سعدی و اسلوب تحریر گلستان او بر زبان قلم آقای پورداود رفته خیلی دور از انصاف بلکه جسارت آمیز است.

اصولا سعدی در این راهی که رفته مبتکر نبوده و پیش از او خواجه عبدالله انصاری در آثار متعدد خود آن را زمینه سازی کرده است. مقامات حمیدی نسبت به گلستان و آثار خواجه صورت مشکلاتی از همین زمینه را دارد. نثر موزون و مسجع در زبان فارسی دری سابقه استعمال قدیمی دارد. عبارتهای فارسی که از عصر ساسانی در آثار قدیم عربی به یادگار مانده غالباً حاکی از وجود نثر مسجع در آن عصر بوده است. پس وجود مسجع و وزن در نثر سعدی مسبوق به سابقه طولانی بوده است.

چنانکه برخی عقیده دارند ورود نثر مسجع و موزون فنی در زبان عربی هم تقلیدی بوده که نویسندگان ایرانی نثر ادعوی نويس از آثار زبان بومی خود در زبان عربی کرده اند .

اما آنچه ازدشواری نثر مقدمه گلستان سعدی گفته‌اند ، گوئی دو چیز را در نظر نگرفته‌اند . یکی نثری که در آن زمان متداول بود . به مقدمه المعجم ومرصادالعباد و تاریخ جهانکشا بنگرید تا دریابید زمان مقتضی چگونه نثری بوده است و سعدی نمیتوانسته از حکم درخواست زمان خود کاملاً سر بیچد بلکه پس از مقدمه‌ای نزدیک به زمینه متداول نثر زمان خود حکایاتی شیرین و شیوا و ساده و موزون و احیاناً مسجع ترتیب داده که هنوز پس از هفتصد و پنجاه سال کسی از عهده تألیف نظیر آن بر نیامده است و خواننده را علاوه بر اندیشه و معنی مفید لذت می بخشد .

آقای پوردادو خیال کرده‌اند که مردم شیراز زمان سعدی مانند شیرازیان امروز به زبان فارسی دری سخن میگفته‌اند و هر چه سعدی میگفته چون مفهوم همگنان بوده است پس سزاوار بوده که او هم ساده سخن براند .

اگر سعدی بقول برخی بلخی بود و در بلخ میزیست که مهد زبان دری بود و در آنجا گلستان می نوشت ، شاید این فکر بجا بود . ولی سعدی در شهری میزیسته که مردم از خود زبان مستقلی داشته‌اند (شیرازی) و به آن سخن میگفته‌اند و شعر میسروده‌اند . سعدی برای اینکه زبان اثر منشور خود را جانشین لهجه متداول محلی کند دست بدامن نثر موزون و مسجع زده که طبع را از شنیدن و گفتن آن حظی آید و لذتی زاید و حفظ و روایت آن هم سهل باشد .

سعدی با این عمل خود شالوده نثر ادبی زبان فارسی را بر اساس مطلوب جدیدی طرح کرد که بعدها در عهد صفویه و قاجاریه کمال یافت . امروز پایه نثر شیرین

نویسندگان پارسی زبان همانا اسلوب سخن سعدی است که بروفق مقتضیات عصری تحول پیدا کرده است .

آری ، این گلستان سعدی بود که سراسر کشورهای عثمانی از کنار دانوب تا سرچشمه نیل و قفقاز ، و قرم و تاتارستان و کاشغر و ختن و هندوستان و برمه را در طی ششصد سال درپیش پای زبان فارسی گشود و به کمک همین عیبی که آقای پورداود در آن می‌نگرند این همه پیرایه و جلوه در سراسر عالم بر زبان فارسی بست .

اینکه فرموده‌اند تدریس گلستان جز کمراه کردن ذهن جوانان هیچ نفعی ندارد ، قضا را این سخن سابقه‌ای دراز دارد .

بیش از يك صد سال است که در آسیا بخصوص در هندوستان ، کشیشان عیسوی چوب را برداشته‌اند و سعدی و گلستان او را میکوبند و میگویند سعدی اخلاق کودک فاسد میکند ، دروغگوئی را تشویق مینماید و چنین و چنان میکند . من همیشه در سبب این حمله و ستیزه جوئی کشیشان نسبت به سعدی و گلستان او نگران و حیران بودم . زیرا آنها در گفتار خود چون از آقای پورداود سیاستمدارتر بودند انگشت را روی نقطه اصلی نمی‌گذاشتند . بلکه در مثال فساد اخلاق به دروغ مصلحت‌انگیز اشاره میکردند . اما در مثالی که آقای پورداود برای ارائه زشتی گلستان آورده‌اند از شعر سعدی در گلستان که :

ای کریمی که از خزانه غیب

گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

ناگهان بر من معلوم گشت کشیشان را همین بیت که ترسا یعنی نصرانی را در آن

دشمن خدا معرفی میکنند برانگیخته بود. منتهی با شدت تأثیری که کلام شیخ در همه فارسی گویان و فارسیخوانان جهان و از جمله هند داشت و هندوان بیش از مسلمانان شیفته سخن او بودند، رعایت مصالح سیاسی و تبلیغاتی اقتضا میکرد که سعدی را از جای دیگری خراب کنند تا ضمناً اثر نامطلوب این بیت منظور هم از ذهن مردم هند برود و حاضر شوند قلاده اطاعت عیسویان مغرب را دو دست سال بر کردن گیرند.

در صورتی که حقیقه سعدی در این سخن خود ابداً نظری به کبر و ترسای پیش از اسلام نداشته است. زیرا تکلیف کبر و ترسا و یهود پیش از اسلام در قرآن مجید روشن شده است.

پس برای تشخیص سبب این سخن باید به محیط زندگانی مردم در عصر سعدی نگریست.

سعدی در زمانی زندگانی می کرده که ترسایان بلاد فرنگ در سراسر ممالک اسلامی فتنه ها برپا کرده بودند. از یکطرف سواحل شام را سالها بود به باد قتل و غارت داده بودند و از طرف دیگر با جلب مغول. بایران خلافت عباسی را که مورد علاقه سعدی مسلمان شافعی بود از میان برداشته بودند. بنا براین سعدی نسبت به ترسایان بایستی بنا بحکم تعصب دینی خود در آن روز بدین باشد و آنان را دشمن خدا و رسول و مسلمان بشناسد.

اما قضاوت او درباره کبر آن عصر مسلم است که این حکم شامل مجوسی که در قرآن کریم نام برده شده نمیشود و بایست در مقتضیات زمان سعدی قدری دقیقتر شد و ریشه آنرا یافت. پارس تنها ناجیه ای از ایران محسوب میشد که در آنجا تا دوره مغول عده زیادی از زردشتیان با مسلمانان میزیستند و کمتر شهروده و روستائی

در فارس وجود داشت که در آن گروهی از زردشتیان بسر نمیبردند .  
جمع کثیری از این زردشتیان روی جهات مختلفی قبول اسلام کرده بودند و  
در میان آنها با کسانی از هموطنان خود که هنوز بر عقیده قدیمی خود پایدار بودند  
اختلاف منفعت و مصلحت و نظر تولید شده بود . (در فردوس المرشدیه میتوان شواهدی  
از این مقوله بدست آورد .)

متأسفانه جزئیات مربوط به تاریخ عهد سعدی و پارس برای ما روشن نیست .  
شاید در شیراز و کازرون که با سعدی ارتباط خاصی داشته است کشمکش‌هایی در آن  
روز میان مسلمانان و زردشتیان وجود داشته و ایلغار مغول در آن عصر به تشدید این  
ستیزه‌های دیرینه کمکی کرده بود که برای ما معلوم نیست . همانطور که در عصر  
هجوم افغانه نیز چنین انفاقی رخ داد و زردشتیان به عنصر افغانی تازه وارد دست دوستی  
و همکاری دادند و نتیجه آن برای هر دو طرف سرانجام خوب از کار در نیامد .



سعدی مسلم است که مانند هر مسلمان همزمان خود ، مسلمانان را دوست خدا  
و غیر از آنها را بیگانه از خدا میشناخت . همانطور که هر ترسائی هم هر مسلمانی و هر  
زردشتی و یهودی را در آن روز دشمن خدا میدانست و به قتل میرسانید . زردشتیان  
نیز برای مردم «جدا از دین» ارزش صلاح و ایمانی قابل نبودند . بنا بر این هر يك از  
این پیروان سهدین که میخواستند از پیروان دین دیگری یاد کنند ایشان را دشمن خدا  
میشناختند و می گفتند .

برای وجود این عبارت که با مقتضیات اجتماعی امروز چندان موافقت پیدا نمی‌کند  
نمی‌توان منکر ارزش فوق‌العاده گلستان و حرمت جانب سعدی شد .

مگر ای‌تالیاتیها آن عبارات موهن دانه را از بهشت و دوزخ او بر میدارند یا

اینکه بمناسبت بی ادبی به ساحت پیامبر اسلام دانه را طرد می کنند؟  
 کسی از کتاب سعدی و حافظ و مואوی و سنائی امروز درس دین و عقیده مذهبی  
 نمیگیرد. بلکه برای بخاطر سپردن نمونه های بدیع شعر و نثر پارسی قدیم که بتواند  
 سرمشق پارسی نویسی جدید شود آنها را درس میدهند.  
 تصور میکنم افزودن يك توضیح راجع به مفهوم کبر و ترسا در پای ورقه گلستان  
 مشکل آقای پورداد را حل بکند و در این حکمی که راجع به سعدی و گلستان او  
 فرموده اند تجدید نظر قائل شوند.



آنچه که راجع به مأخذ زبان فارسی فرموده اند محتاج به يك متمم اساسی است  
 و آن لزوم معرفت بوجود اختلاف اساسی در میان ساختمان الفاظ فارسی دری بسا  
 پهلوی و پارسی هخامنشی است. در صورتی که بخواهیم لفظی را از زبانی بزبان  
 دیگری ببریم باید به اختلاف مورد، تصرف لازم را در شکل صرفی کلمه کرد تا هم آهنگ  
 و قابل استعمال در فارسی دری شود.

مثلا همان ریشتر و ارتیشتر پهلوی است که در فارسی دری بصورت لشکر  
 درآمده است. حال باریگر يك تکه از لفظی کهن را برداشتن و به زبان دیگری  
 وصله کردن، زبان را از جلوه و فصاحت میافکند. باوجود این، تغییر الفاظ پهلوی  
 کتابی یا الهجه های متداول و مشتق از پهلوی، به فارسی دری کار دشواری نیست، منتهی  
 با تصرف در ساختمان لفظ، ولی انتقال از اوستائی به سانسکریت و برعکس خیلی  
 آسانتر از نقل آنها به زبان فارسی است. زیرا این زبانی که امروز بطور قراردادی  
 آنرا اوستائی میخوانیم، در عهد اردشیر و شاپور هم مفهوم مردم پارس و سایر ایالات  
 غربی ایران نبود و نیازمند به تفسیر و ترجمه به زبان دیگری بوده است. در این صورت

زبانی که دو هزار سال قبل هم مفهوم مردم کشور ما نبوده و تنها برای کسانی که سانسکریت می‌دانسته‌اند قابل استفاده بوده ، چطور ممکن است الفاظ آن را با زبانهای دری و پهلوی مفهوم و متداول در ایران بريك منوال به حساب آورد و درهم آمیخت ؟

اینکه آقای پورداود فرموده‌اند : « اگر سانسکریت نبود ما گاتها و اوستا را نمی‌فهمیدیم ، » صحیح است زیرا به عقیده من که مبتنی برشواهد و قرائن است زبان گاتها چیزی جز همان زبان سانسکریت نیست که در نتیجه انتقال متونی از آن به ایران در عهد بابک واردشیر و تلفظ کلمات آنها به لهجه ایرانی ، صورت فارسی بخود گرفته است .

یعنی همانطور که ما امروز در خواندن قرآن کریم و نماز الفاظ عربی را با لهجه و مخارج فارسی ادا میکنیم، در زمان اردشیر بابکان که نیاکانش از هند بایران باز آمده و این سخنان سانسکریت را به ارمنان آورده بودند ، موبدان ایرانی آنها را به مخرج فارسی ادا میکردند. ولی همانطور که امروز فارسی زبانان معنی و الفاظ قرآن را نمی‌فهمند و به ترجمه و تفسیر نیاز دارند، ایرانیان عهد اردشیر هم از دریافت مفهوم آیات اوستائی سانسکریت بنیاد عاجز بودند و ناگزیر دست به دامن تفسیر و ترجمه به زبان پهلوی و فارسی میزدند و زند و یازند میپرداختند . بنابراین گمان میکنم زبان اوستائی به رشد و تکامل زبان سانسکریت و زبان های متداول هند بتواند بیش از توسعه و تکمیل پارسی دری یا پهلوی کمک کند .

با وجود این ممکن است با تصرف در الفاظ سانسکریت و اوستائی و همانند آنها از یونانی و لاتینی هم الفاظی از این اوستائی و زبانهای دیگر را به صورت مقبول و سازگار با فارسی درآورد چنانکه الفاظ تریاک یونانی و دینار لاتینی و شش آشوری و شبیه عربی را جز با شناسان کسی توجه بدین ندارد که فارسی اصیل نیستند .